

نقد تقابلی ترجمه‌های فارسی الأجنحة المتكسرة جبران

خلیل جبران

الهام سیّدان*

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۲/۰۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۲۰)

چکیده

این پژوهش، نقدی بر ترجمه‌های فارسی «الأجنحة المتكسرة» اثر جبران خلیل جبران است. ترجمه‌های متعددی از این اثر در دست است و نظر به اینکه ناهمسانی‌هایی در میان ترجمه‌های این اثر با متن مبدأ مشاهده می‌شود، در این مقاله به بررسی و مقابله شش ترجمه (انصاری، حبیب، ریحانی و هانی، شجاعی، طباطبائی و نیکبخت) با متن اصلی پرداخته می‌شود. این پژوهش با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف دستیابی به برگردانی نزدیکتر به متن اصلی، به بررسی و نقد تقابلی ترجمه‌های فارسی الأجنحة المتكسرة با متن مبدأ می‌پردازد. مقابله و ارزیابی نمونه‌ها در این نوشتار، در چهار سطح «واژگان»، «معنا»، «بافت کلام» و «تأثیر ادبی» انجام می‌شود. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که بیشترین ناهمسانی‌ها در حوزه واژگان، معنا، بافت کلام و ادبیات متن در ترجمه شجاعی مشاهده می‌شود. روی آوردن به اطناب و تفصیل غیرضروری در ترجمه ریحانی و هانی، بیش از ترجمه‌های دیگر است. صرف نظر از برخی لغزش‌ها در حوزه گزینش واژگان، ترجمه انصاری محاسن درخور توجهی دارد که آن را از دیگر ترجمه‌های این اثر متمایز می‌کند. این ترجمه از منظر انتقال معنا، توجه به بافت کلی کلام و ادبیات متن، نزدیکترین ترجمه به متن مبدأ است.

واژگان کلیدی: الأجنحة المتكسرة، بال‌های شکسته، جبران خلیل جبران، نقد تقابلی

ترجمه.

* E-mail: elhamsaiedan@yahoo.com

مقدمه

هرچند که ترجمه به عنوان فعالیتی هدفمند برای رفع موانع زبانی و گسترش ارتباط میان ملل، سابقه تاریخی و قدمت دیرینه دارد، اما مطالعات علمی این حوزه به عنوان رشته‌ای مستقل، از یک قرن هم فراتر نمی‌رود. با گسترش مطالعات ترجمه در اواخر قرن بیستم، نقد علمی ترجمه نیز مورد عنایت جدی ترجمه‌پژوهان قرار گرفت. نقد و ارزیابی ترجمه که یکی از ابزارهای مؤثر برای شناخت کاستی‌ها و نارسایی‌های ترجمه و معرفی ترجمه بهتر محسوب می‌شود، با شیوه‌های مختلفی انجام می‌شود. یکی از شیوه‌های حائز اهمیت در این زمینه، شیوه مقابله‌ای و تطبیقی است که به یاری آن، ترجمه یا ترجمه‌های یک متن با متن مبدأ مقابله، و نارسایی‌هایی آن در سطوح مختلف، اعم از واژگانی، نحوی، معنایی، سبکی و جز آن سنجیده می‌شود. به یاری این شیوه می‌توان به درک درستی از میزان دقت مترجم و موفقیت او در دستیابی به برگردانی برابر یا نزدیک به متن اصلی دست یافت. این شیوه برای شناخت و معرفی ترجمه بهتر و نزدیکتر به زبان مبدأ، در آثاری که چندین ترجمه از آن در دست است، راهکارهای مناسبی به دست می‌دهد.

الأجنحة المتكسرة اثر جبران خلیل جبران از جمله آثاری است که تاکنون چندین بار به زبان فارسی ترجمه شده است. چنان‌که نویسنده به احصای ترجمه‌های آن پرداخته، شانزده ترجمه از آن در دست است. این اثر آخرین نوشته داستانی جبران است که به زبان مادری نویسنده (عربی) به رشته تحریر درآمده است و از منظر ادبی، از جمله غنی‌ترین آثار زبانی عرب در دوره معاصر محسوب می‌شود. در این کتاب، جبران ماجرای نخستین عشق خود را که در دوران دانش‌آموزی در لبنان اتفاق افتاده بود، با زبانی ادبی به تصویر می‌کشد. نظر به اینکه این اثر، ساختاری داستانی دارد، توجه به بافت کلی متن در برگردان آن از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این در حالی است که صرف نظر از نارسایی‌های واژگانی، معنایی و ادبی، ساختار کلی متن و در نتیجه، سیر منطقی داستان در برخی از ترجمه‌های این اثر به هم می‌خورد. نظر به تعدد ترجمه‌های این اثر و نیز مشکلات و نارسایی‌هایی که در این

ترجمه‌ها راه یافته است، در این پژوهش، بررسی و نقد ترجمه‌های این متن برگزیده شده است. با این وصف، دغدغه اصلی نویسنده، پاسخ به پرسش زیر بوده است:

- نظر به سطوح مختلف واژگانی، معنایی، بافتی و ادبی، بهترین ترجمه فارسی الأجنحة المتكسرة از جبران خلیل جبران کدام است؟

هدف از مقاله حاضر این است که با بررسی و نقد مقابله‌ای ترجمه‌های فارسی الأجنحة المتكسرة با متن مبدأ، به معرفی نزدیکترین برگردان به متن اصلی پردازد.

۱- پیشینه پژوهش

مقالات بسیاری در حوزه نقد ترجمه با رویکردهای مختلف در مجلات علمی-پژوهشی به چاپ رسیده است. در این میان، بسیاری از مقالات بر نقد ترجمه‌های متون دینی، به ویژه قرآن کریم متمرکز بوده است که از آن جمله است: «نقد و بررسی ترجمه شاه ولی الله دهلوی» (فلاح، ۱۳۹۳: ۷۹-۹۶). در باب نقد و تحلیل مقابله‌ای ترجمه هم مقالات مختلفی به رشته تحریر درآمده است. زرکوب و امینی در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل مقابله‌ای امثال در فارسی و عربی از نظر معنا، واژگان و سبک» (زرکوب و امینی، ۱۳۹۳: ۱۱۹-۱۳۹)، بیست و یک مثل را در فارسی و عربی مقابله و نقد می‌کنند. غلامی و سعیدی در مقاله «نقد ترجمه داستان درس‌های فرانسه از دیدگاه نظریه سخن‌کاوی: بررسی موردی سبک، لحن، نشانه‌های سجاوندی» (غلامی و سعیدی، ۱۳۸۸: ۸۵-۹۶) با رویکرد سخن‌کاوی به نقد مقابله‌ای ترجمه می‌پردازند. در برخی مقالات نیز بر یکی از عناصر دخیل در ترجمه، مثلاً واژگان تکیه شده است که از آن جمله است مقاله «ناهنجاری‌های واژگانی و مفهومی در ترجمه متون داستانی و نمایشی از عربی به فارسی» (شمس‌آبادی و افضل، ۱۳۹۴: ۱۴۵-۱۶۷).

چنان‌که نویسنده به احصای این موضوع پرداخته است، بررسی تطبیقی و مقابله‌ای ترجمه‌های فارسی الأجنحة المتكسرة در هیچ یک از این پژوهش‌ها دنبال نشده است و برای نخستین بار در مقاله حاضر انجام می‌شود.

۲- نقد تقابلی

با آغاز قرن بیستم، نگرش‌ها نسبت به ترجمه، کاربردها و مطالعات آن دستخوش تغییرات اساسی شد. مطالعات اولیه ترجمه در این قرن، ریشه در آراء و نظریات زبانشناسی داشت. تا اواسط نیمه دوم قرن بیستم، مطالعات این حوزه به عنوان شاخه‌ای از زبانشناسی توصیفی، تطبیقی و کاربردی تعریف می‌شد. مطالعات نقد ترجمه نیز عموماً در حوزه زبانشناسی مقابله‌ای قرار می‌گرفت. زبانشناسی مقابله‌ای که شاخه‌ای از زبانشناسی کاربردی است، در مطالعات اولیه خود، غالباً در سطح عناصر دستوری و ساختاری منفرد و منتزع از کل سیستم زبانی باقی می‌ماند. کتفورد از جمله طرفداران این نظریه بود که کار خویش را تنها به مقابله واجها و تکواژها، به‌ویژه نحو محدود می‌ساخت (ر.ک؛ لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۴: ۶۵). دُ بوگراند و هارتمن با تغییر نگرشی در این زمینه بر آن شدند که مطالعات مقابله‌ای باید در چارچوب سخن‌کاوی انجام پذیرد. در این چارچوب، واحد مقابله به عوض اصوات یا عناصر صوری و دستوری زبان، «کلام» است (ر.ک؛ همان: ۷۷).

در دهه هشتاد قرن بیستم، مباحث نظری مربوط به ترجمه از حوزه زبانشناسی خارج شد و خود را به صورت مشخص در حوزه‌ای مستقل با عنوان «مطالعات ترجمه» مطرح کرد (ر.ک؛ حقانی، ۱۳۸۶: ۳۷). جیمز هومز (James S. Holmes) که از جمله بنیانگذاران این حوزه محسوب می‌شود، اصطلاحات «نظریه» و «علم» را در ترجمه کنار گذاشت و اصطلاح «مطالعات ترجمه» را برگزید که بیان‌کننده رشته‌ای جدید و مستقل بود (ر.ک؛ گنتزler، ۱۳۹۳: ۹۷). از منظر هومز، اگر مطالعات ترجمه در قالب یک گستره تحقیقاتی متصور شود، نظرهای ارائه شده در آن عموماً در دو حوزه مجزا، یعنی حوزه‌های علمی و کاربردی جای می‌گیرند. این محقق، «نقد ترجمه» را از جمله گرایش‌های زیرمجموعه مطالعات کاربردی ترجمه قرار داد (ر.ک؛ حقانی، ۱۳۸۶: ۳۸-۳۹). از این پس، نگرش‌ها و شیوه‌های مختلف در نقد ترجمه مطرح شد.

هدف کلی رویکردهای مختلف نقد ترجمه، ارزشیابی و تعیین کیفیت ترجمه است. از آن روی که کیفیت، مفهومی نسبی است، ارزشیابی نیز با توجه به اهداف و بافتی که در آن

انجام می‌گیرد، بر معیارهای مختلفی استوار است (ر.ک؛ پالامبو، ۱۳۹۱: ۷). همزمان با گسترش مطالعات ترجمه، دیدگاه‌های متفاوتی در نقد ترجمه مطرح شده است. محققان در مطالعات ترجمه و بالتبع در نقد ترجمه، الگوها و معیارهای مختلفی را در نظر می‌گیرند. آنچه از مجموع دیدگاه‌های مذکور برداشت می‌شود، آن است که مطالعات نقد ترجمه بر اساس تمرکز بر متن مبدأ یا مقصد، دو سویه کلی داشته است.

به طور کلی، روش‌های نقد ترجمه را می‌توان به دو دسته کلی تقسیم کرد: روش‌های تطبیقی مبتنی بر هم‌ارزی و روش‌های غیر تطبیقی. در روش اول، اساس نقد بر مطابقت ترجمه با متن اصلی است و منتقد با مقابله دو متن اصلی و ترجمه شده، در پی بررسی این موضوع است که آیا مترجم توانسته متنی پدید آورد که با متن اصلی هم‌ارز باشد یا نه! (خزاعی فرید، ۱۳۹۳: ۸۰). اما در روش دوم، مقابله متن ترجمه با متن اصلی در کار نیست، بلکه متن ترجمه شده در چارچوب فرهنگ مقصد و از نظر متنی مستقل بررسی می‌شود (ر.ک؛ همان: ۸۷). حدادی از این دو شیوه با عنوان نقد تقابلی ترجمه و نقد مستقل از متن اصلی یاد می‌کند (ر.ک؛ حدادی، ۱۳۷۲: ۱۰۸-۱۰۶).

بنابراین، در شیوه نقد تقابلی، ترجمه یا ترجمه‌های یک متن با متن مبدأ مقابله و مقایسه می‌شود تا به این شیوه، کیفیت ترجمه و جایگاه آن در انتقال مطالب سنجیده شود. در نقد تقابلی، واحد سنجش با توجه به نوع متن (علمی، ادبی، مطبوعاتی و امثال آن) متفاوت است. لطفی پور ساعدی با تأکید بر نقد تقابلی ترجمه، معیارهایی را در ارزیابی اعتبار معادل‌های ترجمه‌ای مطرح می‌کند: «واژگان، ساختار، بافتار، معنای جمله-معنای کلام، گونه‌های زبانی، پیش‌تصویرات، تأثیر ادراکی و تأثیر ادبی» (لطفی پور ساعدی، ۱۳۷۴: ۷۹). آنچه در بررسی این عوامل درخور توجه می‌نماید، آن است که در ارزیابی معادل‌های ترجمه‌ای نباید این عوامل به طور منتزع و جدا از هم مورد توجه قرار گیرد؛ زیرا این عوامل در پیوند با هم عمل می‌کنند و برای آفرینش یک پیام به صورت دسته‌جمعی در چارچوب فرایند سخن، تشریک مساعی می‌کنند (ر.ک؛ همان). به عنوان مثال، در برگردان بسیاری از اصطلاحات و مثل‌ها، ترجمه لفظ به لفظ عبارت مفید نخواهد بود و باید به ساختار

و بافت کلام نیز توجه شود. نظر به اینکه مورد مطالعه این پژوهش، داستانی ادبی است، صرف نظر از واژگان، بررسی معنا، بافت کلام و تأثیر ادبی ترجمه نیز ضروری می‌نماید.

۳- نقد تقابلی ترجمه‌های فارسی *الأجنحة المتكسرة*

تأمل در ترجمه‌های موجود نشان می‌دهد که همه آنها از منظر التزام به انتقال صحیح مطالب، توجه به کارکردهای ادبی متن و برگردان کامل عبارات یکسان نیستند. نظر به نارسایی‌ها و ناهنجاری‌های راه یافته در این ترجمه‌ها، در چهار سطح واژه، معنا، بافت و ادبیّت متن به بررسی و مقابله ترجمه‌های فارسی با متن مبدأ می‌پردازیم.

۳-۱) معادل‌یابی واژگانی

در هر متن، عناصر بسیاری از جمله روابط نحوی و ساختمان جمله‌ای و روابط معنایی بین جملات در انتقال پیام به مخاطب نقش دارند و در این میان، واژگان تنها یکی از آنهاست (ر.ک؛ لطفی پور ساعدی، ۱۳۷۴: ۸۰). بنابراین، هرچند که برگردان یک متن تنها در گرو ترجمه لفظ به لفظ واژگان نیست، اما یافتن برابری دقیق در ترجمه، مسئله‌ای مهم و درخور توجه است. ترجمه واژه از چند نظر اهمیت دارد. نخست اینکه یک واژه در زبان مبدأ، مفاهیم ضمنی و اشاری متفاوتی دارد، به گونه‌ای که انتخاب واژه‌های کاملاً هم‌معنا و مترادف، حتی در یک زبان واحد، کار دشواری است. دیگر آنکه اگر این واژه ارزش فرهنگی خاصی داشته باشد، انتقال همه لایه‌های معنایی آن به زبان دیگر، به‌ویژه در باب زبان‌های ناهمگون فرهنگی بسیار مشکل می‌شود (ر.ک؛ مسبوق و دیگران، ۱۳۹۴: ۱۹).

ترجمه واژگان از زبان عربی به فارسی هم ظرافت‌ها و دقایق خاصی دارد. هرچند که در اثر تعامل دیرینه زبان عربی و فارسی، بسیاری از لغات عربی به زبان فارسی راه یافته، اما توجه به ماهیت زبان‌ها و بار معنایی کلمات در زبان مبدأ و مقصد، در برگردان لغات عربی به فارسی درخور توجه است. تأمل در معادل‌یابی واژگان در ترجمه‌های مورد نظر نشان می‌دهد که گاه مترجمان در انتخاب واژه مناسب به خطا رفته‌اند. بروز این ناهنجاری‌ها در ترجمه علت‌های مختلفی دارد که در ادامه به بررسی عمده‌ترین آنها پرداخته می‌شود.

۳-۱-۱) بی توجّهی به بار معنایی کلمات در زبان فارسی و عربی

در برخی موارد، بی توجّهی به بار معنایی کلمات در زبان‌های عربی و فارسی، علّت گزینش‌های نادرست بوده است. تأمل در ترجمه یکی از عناوین کتاب فی باب هیکل در این زمینه درخور توجّه است. عنوان این قسمت در ترجمه‌های مختلف چنین آمده است: «در آستان عشق» (طباطبائی، ۱۳۴۳: ۱۷۶)، «بر دروازه هیکل مقدّس» (ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۳۳)، «در نهانخانه دل» (حبیب، ۱۳۸۷: ۶۷)، «بر در معبد» (انصاری، ۱۳۷۶: ۸۴ و نیکبخت، ۱۳۸۲: ۲۶۲) و «در آستان معبد» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۲۷).

جبران خلیل جبران داستان الأجنحة المتكسرة را به قسمت‌های مختلفی تقسیم کرده، برای هر قسمت به تناسب موضوع، عنوانی را برگزیده است. یکی از قسمت‌های مهم این داستان، بخشی است که جبران با سلمی دیدار می‌کند و این دیدار شعلة عشقی پاک و آسمانی را در دل او برمی‌افروزد. نویسنده این قسمت از داستان را «فی باب الهیکل» نامیده است (ر.ک؛ جبران، ۱۹۴۹م.: ۱۷۹). هیکل در این عبارت به معنای «معبد مسیحیان» است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق.: ذیل هکل و معلوف، ۱۳۸۶: ذیل هکل). در ترجمه ریحانی و هانی، خود لفظ «هیکل» در برگردان متن به کار رفته است. این در حالی است که این کلمه در زبان فارسی به معنی «معبد» به کار نمی‌رود. «نهانخانه دل» و «در آستان عشق» هم برگردان مناسبی از این عنوان نیست.

۳-۱-۲) بی دقتی در گزینش واژگان

دسته‌ای از واژگان به صورتی هستند که به راحتی می‌توان معادل مناسبی برای آنها یافت، اما در همین موارد هم گاهی مترجم در برگردان واژه به خطا رفته است. به نظر می‌رسد که ناهنجاری‌هایی از این دست، به سبب بی‌دقتی و شاید شتابزدگی در متن ترجمه راه یافته باشد. در برخی موارد نیز اعتماد صرف به حافظه و مراجعه نکردن به کتاب‌های لغت درباره واژگانی که معنای ساده‌ای دارند، موجب بروز این مشکل شده است. مثال‌های زیر از همین مقوله است:

○ «ولكن إذا كانت الغباوة قاطنةً في جوارِ العواطفِ المستيقظةِ تكون الغباوةُ أفسى من الهاويةِ و أمرٌ من الموتِ» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۳)؛ یعنی: «اما اگر غفلت کور در جریان طوفان‌های بیدار باشد، از سقوط سخت‌تر و از مرگ تلخ‌تر خواهد بود» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۱۷).

در اینجا، مترجم کلمه «عواطف» را «طوفان‌ها» ترجمه کرده است که اصلاً درست نیست و شاید به اشتباه آن را «عواصف» تصور کرده است!

○ «و لم يعد يسمع في ذلك الحيّ سوى صراخ هائل يتصاعدُ من نوافذِ منزلٍ منصورٍ بكِ غالب» (جبران، ۱۹۴۹م: ۲۳۵-۲۳۶)؛ یعنی: «در آن روستا جز یک صدای هراس آور که از پنجره‌های خانه منصوربک غالب بالا می‌آمد، به گوش نمی‌رسید» (انصاری، ۱۳۷۶: ۱۵۵).

مترجم کلمه «حی» را به روستا برگردانده است، در حالی که «حی» در لغت به معنی «قبیله، طایفه، محله و منطقه» است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ذیل حی) و نه تنها در مفهوم معجمی خود به معنای «روستا» نیست، بلکه در داستان هم خانه منصوربک در روستا واقع نشده است! بنابراین، برگردان این کلمه به «منطقه» که در یکی دیگر از ترجمه‌های این اثر ذکر شده است (ر.ک؛ ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۱۵۲)، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

○ «يقولون إن الغباوة مهتة الخلو و الخلو مرقدُ الرَّاحةِ و قد يكون ذلك صحيحاً عند الذين يولدون أمواتاً و يعيشون كالأجساد الهامدة الباردة فوق التراب» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۳)؛ یعنی: «می‌گویند غفلت گهواره تنهایی است و تنهایی خوابگاه آسایش. شاید چنین چیزی برای کسانی درست باشد که مرده به دنیا بیایند و همچون اجساد سرد بی‌جنب و جوش در خاک زندگی می‌کنند» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۱۷).

مترجم در اینجا «فوق» را «در» ترجمه کرده است، در حالی که «فوق» مقابل «تحت» و به معنای «بالا» و «روی چیزی» است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ذیل فوق) و معنایی که در ترجمه مطرح شده است، به هیچ عنوان از متن برداشت نمی‌شود.

○ «و بَعْدَ أَيَّامٍ دَعَانِي فَارِسُ كِرَامَةِ إِلَى تَنَاوُلِ الْعِشَاءِ فِي مَنْزِلِهِ، فَذَهَبْتُ وَنَفْسِي جَائِعَةٌ إِلَى ذَلِكَ الْخُبْزِ الْعُلُوِي الَّذِي وَضَعْتَهُ السَّمَاءُ بَيْنَ يَدَي سَلْمَى...» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۸۶).

مراد نویسنده از «الخبز العلوی» عشق است که به نوعی، قوت آسمانی است و دل را زنده نگه می‌دارد. کلمه «علوی» در یکی از ترجمه‌ها، «پُربرکت» (ر.ک؛ ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۳۹) ترجمه شده است که برگردان چندان مناسبی برای این کلمه نیست. در ترجمه‌های دیگر، «ملکوتی» (نیکبخت، ۱۳۸۲: ۲۷۱) و «آسمانی» (انصاری، ۱۳۷۶: ۹۲) معنی شده که مناسب‌تر می‌نماید. در ترجمه جعفر حبیب هم این عبارت بدین صورت برگردانده شده است: «گرسنه لقمه‌نانی بودم تا از دستان سلمی بخورم» (حبیب، ۱۳۸۷: ۷۳). حذف صفت «علوی» در این ترجمه، خللی در معنا ایجاد کرده است. همچنین است حذف عبارت «وَضَعْتَهُ السَّمَاءُ». در ترجمه طباطبائی هم این جمله چنین ترجمه شده است: «من با احساس گرسنگی شدید، به نعمتی که پروردگار در خوان سلمی نهاده، دعوتش را پذیرفته و به خانه‌اش رفتم» (طباطبائی، ۱۳۴۳: ۱۸۶). کاربرد لفظ «نعمت» در این ترجمه مناسب نیست و یا حتی به قرینه لفظ «خوان» در ترجمه، ذهن را به سمت و سوی نعمت‌های دنیایی منحرف می‌کند.

○ «ثُمَّ أَخَذَتْ يَدِي بِيَدِ تَضَارِعُ زَنْبِقَةَ الْحَقْلِ بِيَاضاً وَ نَعُومَةً» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۸۰).

«تَضَارِعُ» از باب مفاعله و به معنی «تُشابه» است (ر.ک؛ ابن منظور، ۱۴۱۴ق: ذیل ضرع) و گویا یکی از مترجمان معنای این کلمه را دریافته است و در نتیجه، ترجمه‌ای کاملاً نادرست از جمله ارائه داده است: «سپس دستش را به سویم دراز کرد تا با من دست بدهد و در دست دیگرش، گل زنبقی را که از باغچه چیده بود، به سویم پیشکش کرد» (ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۳۶).

ترجمه صحیح این جمله چنین پیشنهاد می‌شود: «دستم را با دستی که به سپیدی و نرمی گل زنبق بود، گرفت».

۳-۱-۳) تغییر در ساخت دستوری واژگان

بی‌توجهی به ساخت دستوری کلمات در برخی موارد باعث شده است که معادل ارائه شده با متن مبدأ یکسان نباشد. این مشکل در ترجمه عبارت زیر راه یافته است:

○ «سَلَمَى كَرَامَةَ هِيَ حَوَاءُ هَذَا الْقَلْبِ مَمْلُوءٍ بِالْأَسْرَارِ وَالْعَجَائِبِ وَ هِيَ الَّتِي أَفْهَمْتُهُ كُنْهَ هَذَا الْوُجُودِ وَ أَوْقَفْتُهُ كَالْمَرْأَةِ أَمَامَ هَذَا الْأَشْبَاحِ. حَوَاءُ الْأُولَى أَخْرَجَتْ آدَمَ مِنَ الْفِرْدَوْسِ بِإِرَادَتِهَا وَ انْقِيَادِهِ، أَمَّا سَلَمَى كَرَامَةَ فَأَدْخَلْتَنِي إِلَى جَنَّةِ الْحُبِّ وَ الطُّهْرِ بِحِلَاوَتِهَا وَ اسْتِعْدَادِي وَلَكِنْ مَا أَصَابَ الْإِنْسَانَ الْأَوَّلَ قَدْ أَصَابَنِي، وَ السَّيْفُ النَّارِي الَّذِي طَرَدَهُ مِنْ الْفِرْدَوْسِ هُوَ كَالسَّيْفِ الَّذِي أَخَافَنِي بِلَمَعَانِ حَدِّهِ» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۶۹ و ۱۷۰).

در اینجا، نویسنده سلمی کرامه را با حوا مقایسه می‌کند و پس از ذکر تفاوت این دو می‌گوید: «ولکن ما أصاب الإنسان الأول قد أصابني»؛ یعنی من و آدم سرنوشتی مشابه داشتیم. سپس شباهت میان خود و آدم را بیان می‌کند. ترجمه جمله «ولکن ما أصاب...» در ترجمه‌های فارسی چنین است:

* «اما سرنوشت نخستین انسان مانند سرنوشت من نبود» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۱۲).

* «آنچه را من به خود دیدم، آدم ندید» (انصاری، ۱۳۷۶: ۷۵).

* «آنچه برای انسان نخستین اتفاق افتاد، برای من نیز روی داد» (نیک‌بخت، ۱۳۸۲: ۲۵۲).

* «من دچار همان مصیبتی شدم که انسان اولیه با آن روبه‌رو گردید» (حبیب، ۱۳۸۷: ۵۹).

* «آنچه برای اولین انسان روی داد، برای من نیز پیش آمد» (ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۱۱).

مقابله ترجمه‌های موجود با متن مبدأ نشان می‌دهد که در برخی ترجمه‌ها، ساخت دستوری واژه «ما» به درستی منتقل نشده است. در واقع، «ما» در این جمله، موصولی است و آن بیان اشتراک در واژه «شمشیر» است، اما در ترجمه شجاعی و انصاری، نشانه نفی تلقی شده است.

۳-۱-۴) اطناب در ترجمه واژگان (برابریابی یک به چند)

در ترجمه واژگان، هر چند اصل بر آن است که برگردان ارائه شده، معادل متن مبدأ باشد و یا حتی در موارد ضروری، چند واژه یا یک عبارت جایگزین یک واژه زبان مبدأ می‌شود، اما ذکر مترادفات پی‌درپی در ترجمه، در حالی که یکی از کلمات گویای مفهوم است، ضرورتی ندارد. همچنین است ترجمه زیر:

○ «لا يوجد نور أشد سطوعاً و اكثر لمعاناً من الأشعة التي يبعثها الجنين السجين في ظلمة الأحشاء» (جبران، ۱۹۴۹ م.؛ ۲۳۵)؛ یعنی: «و هیچ نوری و پرتویی تابان‌تر و هیچ اشعه‌ای شفاف‌تر و روشن‌تر از اینکه جنین زندانی که در تاریکی شکم قرار دارد، نورافشانی کند [وجود ندارد]» (ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۱۵۲).

این عبارت افزون بر اینکه به سبب نداشتن فعل، ناقص است، با ذکر مترادفات پی‌درپی (نور و پرتو - شفاف و روشن)، بیش از حد طولانی شده است. ذکر یکی از کلمات «نور» یا «پرتو» و نیز «شفاف» یا «روشن» در ترجمه می‌توانست وافی به مقصود باشد.

۳-۲) معنای کلام

آنچه مسلم است، مترجم وظیفه‌ای خطیر در قبال انتقال معنا در ترجمه بر عهده دارد. روابط معنایی در ترجمه، دو مقوله معنای جمله و کلام را در بر می‌گیرد. منظور از معنای جمله، معنای حاصل از مفاهیم عناصر ساختمانی جمله بدون توجه به عوامل بیرون‌زبانی و بافت و موقعیت اجتماعی است، در حالی که معنای کلام عبارت است از مفهوم و معنایی که جمله در شرایط ارتباطی خاصی از خود متبادر می‌کند (ر.ک؛ لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۴: ۱۲۲). نارسایی در انتقال معنای کلمه و کلام به صورت‌های مختلفی در ترجمه راه می‌یابد. در برخی از ترجمه‌های الأجنحة المتكسرة، انتقال معنا دچار خلل شده است. عوامل مختلفی در این اختلال تأثیرگذار بوده است که اهم آن عبارتند از: بی‌توجهی به معنای حاصل از کلمات در جمله، فروکاست معنی به واسطه حذف و نیز اطناب و تفصیل کلام و دوری.

۱-۲-۳) ناهنجاری در برگردان جمله

یکی از ویژگی‌های ترجمه خوب آن است که مترجم بی‌کم و کاست مطالب متن مبدأ را به زبان مقصد منتقل کند. حذف نابجا از جمله مواردی است که ثمره آن جفا به متن اصلی است. به همین سبب، امری ناپسند محسوب می‌شود. حتی اگر در گفتار نویسنده اطناب وجود داشته باشد، باز هم مترجم این حق را ندارد که به اختیار خود در آن دخل و تصرف کند و حذف تنها در صورتی قابل توجیه است که با هماهنگی مؤلف صورت پذیرد (ر.ک؛ معروف، ۱۳۸۳: ۵۵-۵۴). تأمل در ترجمه‌های فارسی *الأجنحة المتكسرة* نشان می‌دهد که به واقع یکی از مشکلات اساسی و شایعی که در بسیاری از ترجمه‌های این اثر وجود دارد، کاستی‌هایی است که بدون دلیل موجه صورت گرفته است. فروکاست معنی در ترجمه‌های این اثر به دو صورت راه یافته است: نخست حذف کامل عبارت، جمله و یا حتی جملات و بندهای پیاپی، به گونه‌ای که حذف مطالب در یکی از ترجمه‌ها در پایان کتاب به چند صفحه نیز می‌رسد و این امر باعث شده تا خواننده در فهم نظم منطقی داستان با مشکل مواجه شود. دوم فروکاست معنی به واسطه ارائه برگردان مفهومی و بی‌توجهی به ظرایف معنایی جملات. در ادامه، شواهدی از آن ذکر می‌شود:

۱-۱-۲-۳) فروکاست معنی با حذف عبارات

○ «و لفارس كرامه ابنة وحيدة تسكن معه منزلاً فخماً في ضاحية المدينة و هي تشابهه بالأخلاق» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۶).

برگردان این عبارت در یکی از ترجمه‌ها چنین آمده است: «فارس افندی دختری دارد که اخلاق و رفتارش چون خود اوست» (نیک‌بخت، ۱۳۸۲: ۲۶۰). در این ترجمه، دو مسئله در برگردان عبارت نادیده گرفته شده است: ۱- محل زندگی فارس افندی. ۲- این که فارس افندی تنها یک دختر دارد. بنابراین، تنها حذف چند کلمه از جمله باعث شده است تا مفهوم مورد نظر مؤلف به درستی به خواننده منتقل نشود. ترجمه دیگر این عبارت چنین است: «فارس کرامه دختری دارد که با او در خانه‌ای بزرگ، اما تنها زندگی می‌کند»

(شجاعی، ۱۳۸۴: ۲۴). از سویی، مترجم عبارت «فی ضاحية المدينة» را در ترجمه نادیده انگاشته است و از سوی دیگر، در آن تقدیم و تأخیری ایجاد کرده است. کلمه «وحيدة» صفت «ابنة» است و این ترکیب وصفی به معنی «تنها دختر» است.

○ «ثُمَّ لَفْظَ اسْمِي مَشْفُوعاً بِكَلِمَةِ ثَنَاءٍ» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۵).

در یکی از ترجمه‌ها، این جمله چنین برگردانده شده است: «سپس نامم را به او گفت» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۲۲). مترجم قید «مشعوفاً بکلمة ثناء» را در ترجمه منتقل نکرده است. این جمله مربوط به قسمتی از داستان است که جبران به دیدار یکی از دوستانش می‌رود. در منزل او با فارس افندی آشنا می‌شود و پی می‌برد که او از دوستان قدیمی پدرش بوده است (ر.ک؛ جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۴-۱۷۵). دوست جبران به محض وارد شدن فارس، جبران را با لفظ ستایش آمیزی به او معرفی می‌کند. تفاوت آشکاری بین جمله مبدأ و مقصد مشاهده می‌شود و مترجم قید مفعول را در ترجمه نادیده انگاشته است. ترجمه دیگر این عبارت چنین است: «آنگاه با لبخندی بر لب گفت...» (نیک‌بخت، ۱۳۸۲: ۲۵۹). این ترجمه نیز چندان دقیق نیست، چون در متن مبدأ صحبتی از لبخند زدن در میان نیست!

○ «تَدُلُّ مَلَابِسُهُ الْبَسِيطَةَ وَ مَلَامِحُهُ الْمُتَجَعَّدَةَ عَلَى الْهَيْبَةِ وَالْوَقَارِ. فَوَقَّفْتُ احْتِرَاماً» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۵).

برگردان این عبارت در ترجمه شجاعی چنین آمده است: «اگرچه لباس‌های ساده‌ایی داشت، اما نوعی هیبت و وقار در آثار چهره‌اش دیده می‌شد» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۲۲). مترجم کلمه «المتجعدة» را که صفت «ملاحح» است و نیز جمله «فَوَقَّفْتُ احْتِرَاماً» را در ترجمه نادیده انگاشته است.

۲-۱-۲-۳) فروکاست معنی با ارائه ترجمه مفهومی

در برخی از ترجمه‌های این اثر هم مترجم ترجمه‌ای کاملاً آزاد و مفهومی از جملات و یا حتی بندهای پایی دارد. اگرچه در این موارد خواننده در فهم سیر داستان با مشکل

مواجه نمی‌شود، اما قسمتی از زیبایی‌های ادبی و نیز جداییت‌های داستان در متن ترجمه نادیده انگاشته شده است. برای نمونه، به ذکر مواردی از آن بسنده می‌کنیم.

○ «الشجرة النابتة في الكهف قد أزهرت لتثمر. البلب المسجون في القفص قد هم ليحوك عُشاً من ريش جناحيه. القيثارة التي طرحت تحت الأقدام قد وضعت في مهب نسيم المشرق ليحرك بأموجه مابقي من أوتاره. سلمى كرامه المسكينة قد مدت ذراعها المكبلتين بالسلاسل لتقبل موهبة السماء. و ليس بين أفراس الحياة ما يضارع فرح المرأة العاقر عندما تهيئها النواميس الأزلية لتصيرها أمًا. كل ما في بقطة الربيع من الجمال و كل ما في مجيء الفجر من المسرة يجتمع بين أضلع المرأة التي حرّمها الله ثم أعطاها. لا يوجد نور أشد سطوعاً و أكثر لمعاناً من الأشعة التي يبعثها الجنين السجين في ظلمة الأحشاء» (جبران، ۱۹۴۹م: ۲۳۵).

این جملات از قسمت پایانی داستان انتخاب شده است؛ زمانی که آرزوی بچه‌دار شدن سلمی پس از سال‌ها برآورده می‌شود و او در انتظار به دنیا آوردن فرزندی به سر می‌برد. در این قسمت از داستان، جبران با زبانی تصویری حالت سلمی را به تصویر می‌کشد. جبران، سلمی را را به درخت روئیده در غاری تشبیه می‌کند که شکوفه می‌دهد و یا به بلبل که با وجود زندانی بودن در قفس، از پر بالهایش لانه‌ای می‌سازد و یا گیتاری که در زیر پا افکنده شده است، در مسیر وزش نسیم قرار داده می‌شود تا حرکت نسیم تارهای باقی‌مانده‌اش را به نغمه درآورد!

چنان که ملاحظه می‌شود، این عبارات سرشار از احساس و عاطفه و نیز تصاویر زیبای ادبی است که طراوت و تازگی خاصی به کلام جبران بخشیده است، اما برخی مترجمان این اثر، بدون در نظر گرفتن زبان ادبی متن، تنها به برگردان مفهوم کلی عبارات پرداخته‌اند و با این کار، زیبایی‌های متن مبدأ را نادیده انگاشته‌اند. برگردان این عبارات در یکی از ترجمه‌ها چنین است: «سرانجام درخت درون غار بار داد. سلمی از این اتفاق خیلی خوشحال شد. معمولاً زنان نازا وقتی که باردار می‌شوند و احساس می‌کنند مادر خواهند

شد، از خوشحالی سر از پا نمی‌شناسند» (حیب، ۱۳۸۷: ۱۲۲). در ترجمه دیگر نیز آمده است:

«درخت در غار روئیده، شکوفه کرد و سرانجام میوه داد. آن بلبل در قفس بر آن شد تا لانه‌اش را بر شاهپر بال‌هایش بنا کند. سلمی دست‌ان در زنجیرش را به سوی آسمان دراز کرد تا سرانجام موهبت ارزشمند خدا به او رسید و در جهان چیزی نبود که به اندازه مادر شدن او را شادمان کند» (نیک‌بخت، ۱۳۸۲: ۳۳۰).

ترجمه حیب و نیک‌بخت برگردانی ناقص از متن عربی است. با ترجمه مفهومی، قسمتی از متن مبدأ در ترجمه منتقل نشده است. روی آوردن به اختصار و ایجاز در این گونه موارد مطابق اصل امانت نیست!

۲-۲-۳) روی آوردن به اطناب و تفصیل مطلب

در بسیاری از ترجمه‌های این اثر، با اطناب‌های مُمل و نابجا مواجه می‌شویم، به گونه‌ای که نویسنده به میل و سلیقه شخصی خود، عبارات و یا جملاتی را بر متن مبدأ افزوده است، بی‌آنکه تأثیری در فهم بیشتر کلام داشته باشد. تعداد مترادفات اگر از حد طبیعی خارج شود، موجب افزایش حجم کتاب می‌شود. در این گونه موارد، بین معنای جملات در متن مبدأ و مقصد، تعادل و هماهنگی وجود ندارد. برای نمونه به ذکر چند مورد از آن می‌پردازیم:

○ «و لما حاولتُ الكلامَ وَجَدْتُ لِسَانِي مَنعَقِدًا وَ شَفَتِي جَامِدَتَيْنِ فَاسْتَأْنَسْتُ بِالسُّكُوتِ» (جبران، ۱۹۴۹م. : ۱۸۷)؛ یعنی: «هنگامی که اراده کردم لب به سخن بگشایم، احساس کردم زبانم نای سخن گفتن ندارد و قادر نیستم که لبانم را بگشایم. لذا بهتر دیدم که سکوت بگزینم و خاموشی اختیار کنم» (ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۵۰).

دو جمله پایانی این ترجمه، مترادف است و ذکر یکی از این دو هم می‌توانست گویای معنی باشد.

○ «فَكُلُّ زِيَارَةٍ كَانَتْ تَبِينُ لِي مَعْنَى جَدِيداً مِنْ مَعَانِي جَمَالِهَا وَ سِرّاً عَلَوِيّاً مِنْ أَسْرَارِ رُوحِهَا» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۸۳).

یعنی: «با هر دیداری در پیچه تازه‌ای از زیبایی‌ها و خوبی‌های او برایم باز می‌شد و معنی این عبارات، مفهوم جدیدی برایم پیدا می‌کرد و اسرار متعالی و نهفته و ارزشمندی از روح او در برابر چشمانم ظاهر می‌شد» (ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۴۳).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مترجم جمله‌ای را در ترجمه افزوده که برای فهم کلام نیازی به آن نیست!

۳-۳) بافت متن و انسجام متنی

برخلاف ساختار که به بررسی روابط عناصر درون جمله می‌پردازد، بافت کلام در بر دارنده ساختار متن و روابط حاکم بر جملات متن است (ر.ک؛ لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۴: ۱۰۶). در برگردان یک متن، توجه به بافت کلام و انسجام متنی آن امری ضروری است. هر متن عبارت است از یک یا چند جمله که معنا یا پیام معینی داشته باشد. البته هر چند جمله‌ای که به صورت متوالی کنار هم قرار گرفته باشند، تشکیل متن نمی‌دهند. بین جملات یک متن، روابط معینی برقرار است که آن متن را از مجموعه جملاتی که به صورت تصادفی کنار هم قرار گرفته‌اند، جدا می‌کند. مجموعه این روابط آفریننده متن را انسجام متنی می‌نامند. عوامل انسجام متنی به سه دسته اصلی قابل تقسیم است: الف) دستوری، ب) لغوی و ج) ارتباط منطقی (ر.ک؛ همان: ۱۱۰-۱۱۱). رعایت بافت کلام و انسجام متنی در ترجمه متون داستانی از اهمیت بسیاری برخوردار است. بی‌توجهی به سیاق کلی کلام در ترجمه این گونه متون باعث می‌شود که سیر منطقی داستان در ترجمه با خلل مواجه شود. با وجود اهمیت این مؤلفه، برخی مترجمان با دخل و تصرف‌های نابجا در سیاق کلام، به بافت متن آسیب زده‌اند. از بین ناهنجاری‌های بافتی، ناهنجاری دستوری و منطقی بیشترین بسامد را در ترجمه‌های مورد نظر دارد که در ادامه به بررسی نمونه‌هایی از آن می‌پردازیم.

۳-۳-۱) نداشتن انسجام دستوری

یکی از مواردی که در انتقال بافت کلام و رعایت انسجام متن بسیار تأثیرگذار است، توجه به ارجاع‌های متن است. در ترجمه متون عربی، تشخیص مرجع ضمائر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و مترجمان گاه در تشخیص آن به خطا رفته‌اند که برای پرهیز از اطالة کلام، به ذکر یک مورد بسنده می‌شود:

○ (فی تلك السنة شاهدت ملائكة السماء تنظر إلي من وراء أجنان امرأة جميلة وفيها رأيت أبالسة الجحيم يضخون و يترا كضون في صدر رجل مجرم) (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۴).

ترجمه: «در همان سال بود که فرشتگان آسمانی را دیدم که با چشمان زنی زیبا به من نگاه می‌کردند. اما در همان زن، اهریمنان دوزخ را نیز دیدم که در سینه مردی تبهکار می‌دویدند و ضجه سر می‌دادند» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۱۹).

در این جمله، ضمیر «ها» در کلمه «فیها» به «السنة» برمی‌گردد، اما مترجم مرجع آن را «امراة» دانسته است و در نتیجه، جمله مفهوم اصلی خود را از دست داده است. بنابراین، باید به جای «در همان زن»، «در همان سال» ترجمه کرد که البته در برخی از ترجمه‌ها درست معنی شده است (ر.ک؛ ریحانی و هانی، ۱۳۸۸: ۲۱).

۳-۳-۲) رعایت نکردن ارتباط منطقی بین جملات

در میان تمام جملات یک متن، رابطه معنایی و منطقی وجود دارد که البته این روابط در متون داستانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. اگر توالی زمانی، منطقی و معنایی جملات در یک داستان بر هم بخورد، بی‌شک خواننده در فهم داستان با مشکل مواجه می‌شود. بنابراین، هر گونه جابجایی در ترجمه جملات و بخش‌های مختلف یک داستان بافت کلام را دچار خلل می‌کند. این در حالی است که در برخی ترجمه‌های الأجنحة المتكسرة، گاهی برخی از مترجمان بدون توجه به ارتباط منطقی جملات، جابجایی‌هایی در متن مبدأ انجام داده‌اند و جملات را پس و پیش کرده‌اند. در بخش سوم داستان (ید

القضاء)، در یکی از ترجمه‌ها، نظم منطقی داستان به واسطه همین جابجایی‌ها به طور کلی از بین رفته است و خواننده در صورتی که به متن مبدأ رجوع نکند، نمی‌تواند سیر حوادث داستان را در این قسمت درک کند. برای روشن شدن این مورد، ابتدا متن عربی و آنگاه ترجمه آن ذکر می‌شود:

○ «فارس کرامه شیخ شریف‌القلب کریم‌الصفات ولکنه ضعیف‌الإرادة یقوده ریاء الناس کالأعمی و توقفه مطامعهم کالأخرس. أما ابنته فتحضع ممثلة لإرادته الواهنته علی رغم کل ما فی روحها الکبيرة من القوى و المواهب و هذا هو السرُّ الکامن وراء حياة الوالد و ابنته. و قد فهم هذا السرُّ رجلٌ یأتلف فی شخصیه الطمع بالریاء و الحُبُّ بالذهاء و هذا الرجلُ هو مُطران تسیر قبائحه بظُلِّ الإنجیل فتظهر للناس کالفضائل. هو رئیسُ دین فی بلادِ الأديان و المذاهب تخافه الأرواح و الأجساد و تخرّ لَدَیْه ساجدةً مثلما تنحني رقاب الأنعام أمام الجرّار. ولهذا المُطران ابن أخ تتصارعُ فی نفسه عناصر المَفسدِ و المکاره مثلما تنقلبُ العقارب و الأفاعی علی جوانبِ الكُهوْفِ و المُستَفَعَاتِ. و لیس بعيداً اليومَ الَّذی ینتصب فیهِ المُطران بمِلابسه الحبریَّةِ جاعلاً ابنَ أخیه عن یمینهِ و ابنة فارس کرامه عن شمالهِ رافعاً بیده الأیمةِ إکلیلَ الزواجِ فوقَ رأسیهما مُقیداً بسلاسلِ التکھینِ و التعزیمِ جَسداً طاهراً بِحیفةٍ مُنتنةِ جامعاً فی قبضةِ الشریعةِ الفاسدةِ رُوحاً سَمَویَّةً بذاتِ تراپیةٍ، و اضعاً قلبَ النهارِ فی صدرِ اللیلِ. هَذَا كُلُّ مَا اسْتَطِيعُ أَنْ أَقُولَهُ لَكَ الْآنَ عَنْ فَارِسِ كَرَامِهِ وَ ابْنَتِهِ فَلَا تَسْلِنِي أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ ذِكْرَ الْمُصِيبَةِ يُدْنِيهَا مِثْلَمَا يَقْرُبُ الْمَوْتَ الْخَوْفُ مِنَ الْمَوْتِ. وَ حَوْلَ صَدِيقِي وَجْهَهُ وَ نَظَرَ مِنَ النَّافِذَةِ إِلَى الْفَضَاءِ كَأَنَّهُ يَبْحَثُ عَنِ أَسْرَارِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي بَيْنَ دَقَائِقِ الْأَثِيرِ» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۷).

◀ «فارس کرامه یک پیر مرد خوش‌قلب و بخشنده است، اما اراده ضعیفی دارد و در برابر مردم، همچون نابینایی است که با ریایشان رهنمون می‌شود و مانند گنگی است که مطامع‌شان جلوی او را می‌گیرد. دخترش هم، به‌رغم داشتن روح بزرگ، ولی مطیع اراده پدرش می‌باشد و این همان رازی است که در زندگی این دو مخفی مانده است. یکی از افراد ریاکاران و پست و طماع به

این راز پی برد! آنچه می‌توانستم درباره‌ی فارس کرامه و دخترش بگویم، برایت گفته‌ام و دیگر چیز بیشتری را از من مپرس؛ زیرا ذکر این وقایع تلخ برای من بسیار سخت و دشوار است! من بعدها متوجه شدم که مطران زشتی‌هایش را پشت انجیل پنهان می‌کرد و آنها را در برابر مردم به شکل فضیلت‌ها درمی‌آورد. مطران یکی از صاحبان منصب دینی است که ارواح و اجسام مردم از او می‌هراسیدند و گردن‌هایشان را همچون چهارپایان در برابر قصاب خَم می‌کردند! برادرزاده‌ی مطران نیز از لحاظ فکر و فریب، نظیر عمویش بود و همچون کژدم و افعی رفتار می‌کرد و می‌اندیشید. مطران با لباس مذهبی وسط برادرزاده‌اش و دختر فارس کرامه ایستاد و دست‌های گناه‌آلودش را بلند کرد و تاج ازدواج را بر سر هر دو نهاد، اما در واقع، او پیکر دختری پاک را به مرداری متعفن مقید ساخت و با استفاده از جملات مذهبی، روح آسمانی را به جسمی خاکی پیوند داد و دل روز را در قفس شب زندانی کرد! دوستم به سوی پنجره سر برگرداند و به آسمان چشم دوخت و گویی به دنبال کشف اسرار، روز و شب در میان فضای بی‌کران بود» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۲۴-۲۵).

چنان‌که مشاهده می‌شود، دوست جبران در حال صحبت کردن از ویژگی‌های فارس کرامه و دخترش، سلمی است، اما ناگهان صحبت از مطران به میان می‌آید و اینکه مطران تاج ازدواج را بر سر برادرزاده‌اش و سلمی می‌گذارد، در حالی که این اتفاق هنوز رخ نداده است و یا حتی مطران سلمی را برای برادرزاده‌اش خواستگاری هم نکرده است. برای روشن شدن سیر داستان، اصل عربی این قسمت از داستان را مرور می‌کنیم.

در اینجا دوست جبران ویژگی‌های فارس کرامه و سلمی را برمی‌شمرد و اینکه فارس کرامه مردی ضعیف‌الایراد است و این رازی است که در زندگی آن دو (فارس و سلمی) مخفی مانده است. یکی از افراد طماع، ریاکار و پست به این راز پی می‌برد و این شخص همان مطران است. مترجم در اینجا صحبت‌های دوست جبران را خاتمه داده، جملاتی را که نویسنده در پایان این بند و پس از ذکر بقیه وقایع آورده، در میانه بند جای داده است (هَذَا كُلُّ مَا أُسْتَطِيعُ...). شاید مترجم معنای عبارات را به درستی متوجه نشده است و در نتیجه، به جابجایی جمله‌ها پرداخته است. همچنین، جمله «و هذا الرَّجُلُ هُوَ مُطْرَانُ تَسِيرِ

قبائحه بظُلِّ الإنجیل...» را به این صورت ترجمه کرده است: «من بعدها متوجه شدم که مطران زشتی‌هایش را پشت انجیل پنهان می‌کرد». همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، مترجم جمله «من بعدها متوجه شدم» را بی‌هیچ توجیه در ترجمه افزوده است. همچنین، عبارت «کیس بَعِيداً» در جمله «كَيْسٌ بَعِيداً الْيَوْمَ الَّذِي يَنْتَصِبُ فِيهِ مُطْرَانٌ بِمَلَابِسِهِ الْجَبْرِيَّةِ جَاعِلاً ابْنَ أَخِيهِ عَنِ يَمِينِهِ وَابْنَةَ فَارِسٍ كَرَامَهُ عَنِ شِمَالِهِ...» را نادیده انگاشته است، در حالی که این جمله‌ها ادامه صحبت‌های دوست جبران است و شاید وی از زمزمه‌هایی که در میان مردم جریان داشته، متوجه شده که مطران قصد دارد سلمی را برای برادرزاده‌اش خواستگاری کند و به همین علت، چنین می‌گوید که دیرزمانی نمی‌گذرد که مطران با لباس مذهبی در میان برادرزاده‌اش و سلمی می‌ایستد و آنها را به ازدواج هم درمی‌آورد.

۳-۴) تأثیر ادبی

در هر متن ادبی، تعامل پایدار و دوسویه‌ای میان صورت و معنی اثر برقرار است، به گونه‌ای که جداسازی این دو مؤلفه از یکدیگر و نادیده انگاشتن یکی از آنها، از ارزش و اهمیت متن می‌کاهد. به طبع ترجمه این آثار هم ظرافت‌ها و دقایق خاصی دارد و به توجه و اهتمام ویژه‌ای نیاز است. در ترجمه متون ادبی، مترجم هر لحظه با چالش‌ها و انتخاب‌های متفاوتی مواجه است و از یک سو، به دنبال انتقال مفهوم و حفظ امانت در آن است و از سوی دیگر، به موسیقی کلام، آهنگ و آژگان، صنایع ادبی، ابهام‌ها و آشنایی‌زدایی‌های هنری نظر دارد. بنابراین، در متون ادبی تنها با محتوا مواجه نیستیم، بلکه زبان نیز ارزش ویژه و مستقل خود را دارد؛ به تعبیر دیگر، در ترجمه آثار ادبی، منتقل نمودن زبان ادبی نوشته را نیز می‌توان از ضرورت‌های حفظ امانت شمرد، به ویژه هنگامی که شعر یا نثر ادبی از منظر کاربست صور خیال و آرایه‌های ادبی، غنی‌تر باشد.

تأمل در برخی از ترجمه‌های فارسی الأجنحة المتكسرة نشان می‌دهد که گاه مترجم زیبایی‌های ادبی موجود در متن مبدأ را نادیده انگاشته، بدون توجه به صنایع ادبی، مانند تشبیه، استعاره و امثال آن به ترجمه عبارات پرداخته است. از آنجا که کتاب الأجنحة المتكسرة از منظر ادبی جایگاه ویژه‌ای دارد، مترجم باید در برگرداندن متن مبدأ، با توجه به

ظرایف و دقایق متن، تا حد امکان به ارائه ترجمه‌ای ادبی از آن پردازد. در اینجا برای نمونه به ذکر چند مورد از بی‌توجهی‌های مترجم در برگردان عبارات ادبی اشاره می‌کنیم.

○ «فقی یومٍ من تلك الأيام المُفعمّة بأنفاس نِيسان المُسکرة و ایتساماته المحییه ذهبتُ لِزیارة صدیق یسکن بیتاً بعيداً عن ضجّة الأیتماع» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۵).

در اینجا، نویسنده با استفاده از آرایه ادبی «تشخیص»، به ماه نِيسان جان بخشیده است و برای آن قائل به نفس کشیدن و لبخند زدن شده که از ویژگی‌های انسانی است. اما این آرایه ادبی در برخی از ترجمه‌های این اثر منتقل نشده است؛ از جمله در ترجمه‌های زیر:

◀ «در یکی از روزهای زیبای نِيسان به دیدار یکی از دوستانم رفتم که خانه وی در منطقه خلوتی، دور از هیاهوی جامعه قرار داشت» (حبیب، ۱۳۸۷: ۶۴).

◀ «روزی از روزهای ماه نِيسان به دیدار دوستی رفتم که خانه‌اش از هم‌همه و شلوغی شهر به دور بود» (نیک‌بخت، ۱۳۸۲: ۲۵۸).

بهتر بود مترجمان به جای «روزهای نِيسان» و «روزهای زیبای نِيسان» چنین ترجمه می‌کردند:

□ «در یکی از روزهای سرشار از نفس‌های مستی‌آور و خنده‌های زندگی‌بخش ماه نِيسان...».

○ «و مرّت خمسة أعوام علی زواج سلمی و لم ترزق ولداً لیوجد بکیانه العلاقة الروحیة بینها و بین بعلها و یقرّب بایتسامته نفسیهما المتنافرتین مثلما یجمع الفجر أواخر اللیل و أوائل النهار» (جبران، ۱۹۴۹م: ۲۳۴).

در اینجا نویسنده تولد نوزاد را به طلوع فجر و سپیده صبح تشبیه می‌کند. در واقع، همان‌گونه که سپیده صبح، پایان شب و آغاز روز را به هم پیوند می‌دهد، تولد نوزاد هم می‌توانست بین سلمی و منصوربک یک پیوند معنوی ایجاد کند. برخی از مترجمان بی‌توجه به زیبایی این تشبیه، آن را به متن مقصد منتقل نکرده‌اند:

«پنج سال از ازدواج سلمی گذشت، بی آنکه فرزندی به دنیا بیاید تا پیوند روحی بین او و همسرش را قوتی بخشد و روح‌های گریزان آنها را به هم پیوند دهد» (نیک‌بخت، ۱۳۸۲: ۳۲۹).

«پنج سال از ازدواج سلمی گذشت و نتوانست در طول این مدت، کودکی به دنیا بیاورد تا روابط زناشویی‌اش را استحکام بخشد» (حبیب، ۱۳۸۷: ۱۲۱).

«پنج سال از ازدواج سلمی گذشت و او هرگز صاحب فرزندی نشد تا بتواند با همسرش ارتباط روحی برقرار کند؛ زیرا همواره لبخند نفرت به یکدیگر می‌زدند» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۸۱).

در ترجمه آخر، نه تنها این تشبیه منتقل نشده، بلکه مترجم در فهم عبارات نیز دچار اشتباه شده است. نویسنده بر آن است که توکد فرزند و لبخند او می‌تواند جان‌های گریزان از یکدیگر آن دو (سلمی و منصوربک) را به هم نزدیک کند، در حالی که مترجم به اشتباه چنین ترجمه کرده است: «همواره لبخند نفرت به یکدیگر می‌زدند» که چنین مفهومی در متن مبدأ مشاهده نمی‌شود.

○ «وُلِدَ كَالْفِكْرِ وَ مَاتَ كَالْتَهْدَةِ وَ اخْتَفَى كَالظَّلِّ فَادَّاقَ سَلْمَى كَرَامَةَ طَعْمِ الْأُمُومَةِ وَلَكِنَّهُ لَمْ يَتَّقِ لَيْسَعِدَهَا وَ يَزِيلُ يَدَ الْمَوْتِ عَنْ قَلْبِهَا» (جبران، ۱۹۴۹م: ۲۳۷).

برگردان مناسبی از این جملات در ترجمه‌ها مشاهده نمی‌شود. برخی مترجمان ترجمه‌ای کاملاً آزاد و مفهومی ارائه داده‌اند؛ مانند:

«فرزند سلمی در سحرگاهان به دنیا آمد و با دمیدن پرتوی آفتاب از دنیا رفت. سلمی در این فاصله اندک، لحظاتی کوتاه طعم مادری را چشید، ولی غم و اندوه از دست دادن او را به جان خرید» (حبیب، ۱۳۸۷: ۱۲۴).

یا این ترجمه:

«او متولد شد، چون یک اندیشه، مُرد همچون یک آه، و نهان شد چونان یک سایه. او زندگی نکرد تا همدم و آرامش‌بخش مادرش باشد» (نیک‌بخت، ۱۳۸۲: ۳۲۲).

در این ترجمه، هرچند قسمت اول متن عربی به درستی ترجمه شده است، اما در قسمت دوم (وَلَكِنَّهُ لَمْ يَتَّقِ...) ترجمه دقیقی از متن مبدأ مشاهده نمی‌شود. در اصل عربی، سخنی از «همدمی» و «آرامش‌بخشی» کودک در میان نیست. علاوه بر این، نویسنده با کاربرد یک اضافه استعاری، به «مرگ» جان بخشیده است و این آرایه ادبی در هیچ یک از ترجمه‌های موجود دیده نمی‌شود. در ترجمه‌های دیگر هم «يَدُ الْمَوْتِ»، «مرگ» ترجمه شده است (ر.ک؛ شجاعی، ۱۳۸۴: ۸۴) و بهتر بود مترجمان به جای «مرگ»، «دستِ مرگ» ترجمه می‌کردند.

○ «فَتَأَثَّرْتُ لِكَلَامِهِ وَ شَعَرْتُ بِجَاذِبٍ خَفِيِّ يُدْنِينِي إِلَيْهِ بِطَمَئِينَةٍ مِثْلَمَا تَقْوُدُ الْغَرِيْزَةَ الْغُصْفُورُ إِلَى وَكْرِهِ قُبَيْلَ مَجِيءِ الْعَاصِفَةِ» (جبران، ۱۹۴۹م: ۱۷۶).

◀ «با شنیدن این سخن، آرامش عجیبی به من دست داد؛ یک احساس غریزی بود که گنجشک را پیش از طوفان به لانه‌اش باز می‌گرداند» (شجاعی، ۱۳۸۴: ۲۳).

مترجم جمله اول را به طور کلی اشتباه ترجمه کرده است و تشبیه موجود در جمله آخر را هم نادیده گرفته است. ادات تشبیه «مِثْلَمَا» در ترجمه منتقل نشده است و در نتیجه، معنای درستی از کلام برداشت نمی‌شود.

□ ترجمه پیشنهادی:

«تحت تأثیر کلامش قرار گرفتیم و احساس کردم که جاذبه‌ای نامحسوس مرا به آرامی به او نزدیک می‌کند، همان گونه که غریزه گنجشک پیش از آمدن طوفان، او را به لانه‌اش رهنمون می‌شود».

نتیجه‌گیری

بررسی و نقد تقابلی ترجمه‌های فارسی الأجنحة المتكسرة اثر جبران خلیل جبران با متن اصلی نتایج زیر را نشان می‌دهد:

۱- ناهمسانی‌هایی در ترجمه‌های این اثر با متن مبدأ مشاهده می‌شود. این ناهمسانی‌ها در

سطوح مختلف واژگانی، معنایی، بافتی و ادبی در خور بررسی است.

۲- در برخی ترجمه‌های این اثر، همچون ترجمه طباطبایی، حبیب، ریحانی و هانی، و شجاعی، معادل‌یابی واژگانی در اثر بی‌توجهی به تفاوت بار معنایی کلمات در زبان فارسی و عربی و یا شتابزدگی و اعتماد صرف به حافظه دچار خلل شده است.

۳- در سطح معنایی، بیشترین ناهمسانی‌ها در ترجمه‌های شجاعی، نیک‌بخت و حبیب مشاهده می‌شود. در این میان، روی آوردن به اطناب و تفصیل غیرضروری مطلب در ترجمه ریحانی و هانی و فروکاست مطلب در ترجمه شجاعی و نیک‌بخت، بیش از دیگر ترجمه‌ها مشهود است.

۴- بی‌توجهی به بافت کلی کلام و ارتباط منطقی جملات در یکی از ترجمه‌های این اثر (ترجمه شجاعی)، باعث شده است که خواننده در فهم سیر منطقی داستان در برخی قسمت‌ها با مشکل مواجه شود.

۵- بی‌توجهی به کارکرد ادبی متن در ترجمه‌های شجاعی، نیک‌بخت و حبیب، بیش از دیگر ترجمه‌ها است.

۶- مقایسه اجمالی و مقابله ترجمه‌های این اثر با متن مبدأ نشان می‌دهد که ترجمه انصاری از منظر انتقال معنا، توجه به بافت کلی کلام و ادبیت متن، نزدیکترین ترجمه به متن مبدأ است.

منابع و مأخذ

- ابن منظور، محمدبن مکرم. (۱۴۱۴ق.). *لسان‌العرب*. بیروت: دار صادر.
- انصاری، مسعود. (۱۳۷۶). *ترجمه بالهای شکسته و موسیقی و عروسان مرغزار جبران خلیل جبران*. تهران: جامی.
- پالامپو، گیزبه. (۱۳۹۱). *اصطلاحات کلیدی در مطالعات ترجمه*. ترجمه فرزانه فرحزاد و عبدالله کریمزاده. تهران: قطره.

- جبران، خلیل جبران. (۱۹۴۹م.). *المجموعة الكاملة لمؤلفات جبران خلیل جبران*. به کوشش میخائیل نعیمه. لبنان: بی‌نا.
- حبیب، جعفر. (۱۳۸۷). *ترجمه هشت کتاب جبران خلیل جبران*. تهران: محراب دانش.
- حدادی، محمود. (۱۳۷۲). *مبانی ترجمه*. تهران: انتشارات جمال الحق.
- حقانی، نادر. (۱۳۸۶). *نظرها و نظریه‌های ترجمه*. تهران: امیرکبیر.
- خزاعی فرید، علی. (۱۳۹۳). «نقد ترجمه در ایران: روش‌ها و آسیب‌ها». *نامه فرهنگستان*. ش ۵۵. صص ۷۱-۹۳.
- ریحانی، محمد و ورده هانی. (۱۳۸۸). *ترجمه بالهای شکسته جبران خلیل جبران*. قم: مؤسسه انتشاراتی امام عصر (عج).
- زرکوب، منصوره و فرهاد امینی. (۱۳۹۳). «تحلیل مقابله‌ای امثال در فارسی و عربی از نظر معنا، واژگان و سبک؛ بررسی موردی بیست و یک مثل». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. س ۴. ش ۱۰. صص ۱۱۹-۱۳۹.
- شجاعی، حیدرعلی. (۱۳۸۴). *ترجمه بالهای شکسته جبران خلیل جبران*. تهران: جام.
- شمس‌آبادی، حسین و فرشته افضلی. (۱۳۹۴). «ناهنجاری‌های واژگانی و مفهومی در ترجمه متون داستانی و نمایشی از عربی به فارسی». *پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی*. س ۵. ش ۱۲. صص ۱۴۵-۱۶۷.
- صلح‌جو، علی. (۱۳۶۶). «بحثی در ترجمه». *برگزیده مقاله‌های نشر دانش*. زیر نظر نصرآ... پورجوادی. تهران: نشر دانش. صص ۳۷-۵۳.
- طباطبائی، مصطفی. (۱۳۴۳). *ترجمه مجموعه کامل آثار جبران خلیل جبران*. تهران: معرفت.
- غلامی، حسین و علی سعیدی. (۱۳۸۸). «نقد ترجمه داستان درس‌های فرانسه از دیدگاه نظریه سخن‌کاوی؛ بررسی موردی سبک، لحن نشانه‌های سجاوندی». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*. ش ۵۲. صص ۸۵-۹۶.

- فلاح، ابراهیم. (۱۳۹۳). «نقد و بررسی ترجمه شاه ولی الله دهلوی». **پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی** س ۴. ش ۱۰. صص ۷۹-۹۶.
- گنتزلر، ادوین. (۱۳۹۳). **نظریه‌های ترجمه در عصر حاضر**. ترجمه علی صلح‌جو. چ ۲. تهران: هرمس.
- لطفی‌پور ساعدی، کاظم. (۱۳۷۴). **درآمدی به اصول و روش ترجمه**. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- مسبوق، سید مهدی و دیگران. (۱۳۹۴). «تبادل واژگانی و اهمیت آن در فهم دقیق متن؛ مورد کاوی پنج ترجمه فارسی از خطبه‌های نهج‌البلاغه». **پژوهش‌های ترجمه در زبان و ادبیات عربی**. س ۵. ش ۱۲. صص ۱۳-۳۹.
- معروف، یحیی. (۱۳۸۳). **فن ترجمه؛ اصول نظری و عملی ترجمه از عربی به فارسی و فارسی به عربی**. تهران: سمت.
- معلوف، لوئیس. (۱۳۸۶). **المنجد فی اللّغة**. تهران: اسلام.
- نیک‌بخت، محسن. (۱۳۸۲). **ترجمه عیسی پسر انسان و بال‌های شکسته جبران خلیل جبران**. تهران: علم.